

## نارنجی پوش



■ سال ساخت: ۱۳۹۰  
 ■ کارگردان: داریوش مهرجویی  
 ■ بازیگران: حامد بهداد، لیلا حاتمی، همایون ارشادی

نارنجی پوش ساخته داریوش مهرجویی، داستان یک عکاس مطبوعاتی با بازی حامد بهداد است که در زندگی شخصی خود، دچار یک مشکل می شود و از برهه ای تلاش می کند با تغییر سبک زندگی خود، شغل دیگری را امتحان کند؛ شغلی که توسط همکار مطبوعاتی او رسانه ای شده و جریان عجیبی را در جامعه به راه می اندازد.

## امکان مینا



■ سال ساخت: ۱۳۹۴  
 ■ کارگردان: کمال تبریزی  
 ■ بازیگران: میلاد کی مراد، مینا ساداتی، شاهرخ فروتنیان

فیلم امنیتی کمال تبریزی، داستان یک زوج جوان را به تصویر می کشد که هر دوی آنها در حوزه خبر شاعلی هستند اما مرد با بازی میلاد کی مراد، خبرنگار روزنامه است و همسر او، مینا ساداتی، اخباری را برای سازمان مجاهدین خلق می برد. اخباری که عمده آنها برگرفته از یافته های همسر خبرنگارش است.

## خانه کاغذی



■ سال ساخت: ۱۳۹۵  
 ■ کارگردان: مهدی صباغزاده  
 ■ بازیگران: پرویز پرستویی، تینا پاکروان، ستاره اسکندری

فیلم مهدی صباغزاده، در امتداد تصویرگری مصایب روزنامه نگاری، داستان پدر و دختری را به ثبت می رساند که هر دو به موازات یکدیگر، فعالیت ژورنالیستی دارند؛ به نحوی که این فعالیت به آنها اجازه نداده به خاطر شرایط همدیگر، هیچ گاه ازدواج کنند.

کتاب می خرید. اصرار او بر خواندن روزنامه از او شمایل پدری دیکتاتور ساخته بود که می خواست فرزندانش باسواد باشند و مدارج بالا را طی کنند. با اینکه پرداخت شهریه مدارس خصوصی برای اش سخت بود اما نمی خواست که فرزندانش به مدارس دولتی بروند و با هر سختی ای بود آنها را به مدارس خصوصی و اسلامی می فرستاد. پدر به سینما هم علاقه مند بود و بچه ها را به سینما می برد. حتی سینما رفتن تشویقی برای او بود. نرفتن بود. او علاقه ای به سینمای ایران نداشت و فیلم های گلدیاتوری، کابویی و رم باستان را انتخاب می کرد. همه اینها رفته رفته شخصیت ضیاءالدین را شکل داد. او کلاس دهم بود که نوشتن را آغاز کرد و انشاهای اش نمره های خوبی می گرفت. پنجم دبستان بود که به رادیو توده ای ها گوش می داد که پدرش حساسی مخالف آنها بود. انشایی درباره برادری و برابری نوشت که با واکنش تند پدر مواجه شد و کتکی از پدر خورد. اما عقبه مذهبی خانواده آن قدر بود که ضیاءالدین توده ای نشود. او در جوانی شیفته علی شریعتی شد و پای ثابت سخنرانی های او در حسینیه ارشاد بود. او که از کلاس دهم در مدرسه تئاتر کارگردانی و هم زمان چند نقش را بازی می کرد، در جوانی تحت تاثیر صحبت های دکتر شریعتی، نمایش نامه ای نوشت به نام «رگبار در عاشورا» که دگراندیشی را در اسلام سنتی با توجه به نظریات شریعتی در خود داشت و طوری بود که به گفته خودش، دختران مینی ژوپی هم با تماشای این نمایش گریه می کردند. ضیاءالدین برای تحصیل به انگلیس رفت و در آنجا علوم ارتباطات خواند. می خواست به آمریکا برود و سینما بخواند که انقلاب ایران پیش آمد و دانشگاه آمریکایی او را بورسیه نکرد و به ایران بازگشت. حالا هم برای روزنامه مطلب می نوشت و هم تلاش می کرد جای خود را در تئاتر و سینما باز کند.

فیلم نامه «کیف انگلیسی» محصول هم فکری پدر و پسر است که هر دو به شکلی، شم روزنامه نگاری را داشتند اما هیچ یک نتوانستند یا نخواستند که این کار را به عنوان حرفه و شغل اصلی خود داشته باشند. پدر که در این حرفه توفیق چندانی به دست نیاورد و پسر هم که به کار دیگری علاقه داشت اما هر دو سال هایی از عمرشان در «کیف انگلیسی» به این کار مشغول بود هم وضعیتی مانند این پدر و پسر داشت. روزنامه نگاری برای اش پلی برای رسیدن به هدفی دیگر بود. هدف های هریک از اینها با منصور ادیبان متفاوت بود. اما وقتی محمدتقی دری که به واسطه پدرش با خیلی از رجال سیاسی و روحانیون آشنایی داشت، بسیاری از شخصیت های آن دوره را می شناخت و از زندگی خصوصی شان باخبر بود، تصمیم می گیرد داستانی را بر اساس علائق شخصی و سیاسی خود بنویسد، طبیعی است که یکی از شخصیت های اش روزنامه نگاری خواهد بود که میل به رسیدن به مقامات بالاتری دارد و برای این کار، از روزنامه نگاری برای خود پلکانی می سازد تا به رتبه های بالاتر دست پیدا کند. یا کسی چه می داند، شاید مرحوم محمدتقی دری به واسطه روزنامه نگاری در همان سال های دهه ۳۰، با روزنامه نگاری مانند منصور ادیبان آشنایی داشته و این کاراکتر را براساس شخصیتی او طراحی کرده است اما بنا به مصلحت هایی نه پدر و نه پسر حرفی از این شخصیت نزدند و تنها داستان زندگی اش را نوشته و به تصویر کشیدند. داستان سردبیر روزنامه ای که روزنامه نگاری برای اش وسیله بود نه هدف....

و مجلس از حرفه ای که چند صباحی برای خود ساخته بود، فاصله گرفت و در مسیری قدم گذاشت که از ابتدا دیگران برای اش در نظر گرفته بودند و او را در همان مسیر هدایت کردند. او در حالی که دیگر نه توان و نه انگیزه ای برای نوشتن و انتشار روزنامه داشت، به قامت یک اهل سیاست و نماینده مجلس درآمد. نظیر همان هایی که از قبل و بعد از او در مجلس حضور داشتند و مجری فرامین دیگرانی بودند که آنها را به مجلس بردند و بر آن صندلی های چرمی قهوه ای رنگ نشاندند. ادیبان یکی از همان ها شده بود. همان هایی که دیگر نه روزنامه ای برای شان مهم بود، نه یادداشت و سرمقاله ای؛ آنها تنها نان و اعتبار می خواستند و این همان چیزی بود که از جوانی در آرزوی اش بودند و در میان سالی به آن رسیدند.

## پدر و پسر که روزنامه نگاری کردند

اما محمدتقی دری که این داستان ها را برای کاراکتر منصور ادیبان رقم زد، خود روزنامه نگار بود؛ همان طور که فرزندش «ضیاءالدین» هم مطالبی را برای روزنامه اطلاعات می نوشت اما علاقه اش به سینما بیش از این حرفه بود و او را به کارگردانی کشاند. پدر محمدتقی، از روحانیون سرشناس چهارراه سالار و محله نواب بود. محمدتقی سال ۱۳۲۸ پدرش را به وزارت کشور برد تا مجوز روزنامه ای بگیرد به نام روزنامه «احساسات». این روزنامه را با حقوق اداری خودش منتشر می کرد، تک برگ بود. محمدتقی مرد سیاست نبود و بیشتر نارسایی های اجتماعی، مطالبات مردمی روزمره، مثل آسفالت خیابان را در نشریه اش مندرج می کرد. مثلاً در سال ۱۳۲۹ پیش از آنکه ضیاءالدین متولد شود، در روزنامه اش تیتر زد، «خیابان نواب را بزرگ کنید»؛ اتفاقی که ۴۰ سال بعد به وقوع پیوست. محمدتقی از طرفداران مصدق بود و به خاطر روزنامه نگار بودن از دموکراسی و ایجاد فضای باز برای روزنامه نگاران حمایت می کرد اما سال ۱۳۳۲ که زاهدی نخست وزیر شد، بعد از سقوط دکتر مصدق اعلام کرد: «یا روزنامه نگار باشیید، یا کارمند دولت». روزنامه محمدتقی انتشار منظمی نداشت، گاهی هفتگی چاپ می شد، گاهی دو هفته، گاهی یک ماه، اما همان یک ورق هم نمی فروخت. قیمت روزنامه یک ریال بود اما کسی روزنامه یک ورقی را نمی خرید. تا اینکه دیگر پولی برای انتشار همان یک ورق هم باقی نماند و محمدتقی از روزنامه نگاری منصرف شد و گفت: «جلوی روزنامه ای مثل اطلاعات و کیهان که نمی توانم مقاومت کنم، بنابراین باید بروم دنبال کارمندی» و همین شد که روزنامه اش را رها کرد. مدتی در شرکت دخانیات و بعد هم وزارت دارایی مشغول به کار شد اما چون روزنامه نگاری در گوشه و خونس بود، رشوه گرفتن و فساد اداری مدیران را به صورت شبانه منتشر و برملا می کرد. شبنامه ها را تکثیر می کردند و در اتاق کارمندان می انداختند. همین شبنامه ها هم کار دستش داد و او را یک سال و نیم از خدمت خلع کردند. ضیاءالدین الدین دری به دلیل همین سر پرشور پدر، زندگی سختی را در کودکی و نوجوانی تجربه کرد. پدرش اصرار داشت، فرزندانش روزنامه بخوانند. باید هر روز برای پدر روزنامه می خریدند و اگر روزی غفلت می کردند و روزنامه تمام می شد، کتک مفصلی در انتظارشان بود. مرحوم ضیاءالدین را اصرارهای پدر آنها را روزنامه خوان کرد. پدر می گفت: «روزنامه بخوانی، مفت مفت سواد دیگران را به دست می آوری.» برای بچه ها کیهان بچه ها، اطلاعات کودکان و گه گاه



فیلم نامه «کیف انگلیسی» محصول هم فکری پدر و پسر است که هر دو به شکلی، شم روزنامه نگاری را داشتند اما هیچ یک نتوانستند یا نخواستند که این کار را به عنوان حرفه و شغل اصلی خود داشته باشند. پدر که در این حرفه توفیق چندانی به دست نیاورد و پسر هم که به کار دیگری علاقه داشت اما هر دو سال هایی از عمرشان در «کیف انگلیسی» به این کار مشغول بود هم وضعیتی مانند این پدر و پسر داشت